



مردی که می‌توانست با انتشار تنها یک ویدئو یا یک تصویر از حضورش در بندرعباس هزاران دنبال‌کننده به دنبال‌کننده‌های پیچش اضافه کند با کمک و همدلی‌اش را در بوق و کرنا کند، ساکت ماند. اگر در دام دوربین رفقای آتش‌نشان بندرعباسی‌اش نیفتاده بود که عکسی به رسم قدردانی از خدمات داوطلبانه او گرفته بودند، هرگز کسی از سرفرش به بندرعباس خبردار نمی‌شد.

محمد اسماعیل حسن نژاد

قهرمان بندر

درباره آتش‌نشان جوانی که از تهران برای کمک به خاموش کردن آتش به بندرعباس رفت

گزارش

فاطمه عسگری‌نیا

روزنامه‌نگار

این روزها ویدئویی در فضای مجازی دست به‌دست می‌چرخد و به اعتراف مخاطبان موجب آرامش دلشان شده است که در آن مرد جوانی با لهجه جنوبی در میانه محل حادثه بندر شهیدرجایی می‌گوید: «ما یک همکار از تهران داریم که به‌صورت داوطلب و خودجوش، خودش بلیت گرفته و آمده اینجا به ما کمک کنه. ۲ روزه کنار ما کمک کرده همین الان هم که ما اینجا هستیم او وسط حریق داره کار می‌کنه؛ بنده خدا زحمت زیادی می‌کشه. ما حتی اسمش رو هم تو این ۲ روز نمی‌دونستیم و شاید بیشتر از ما تلاش می‌کنه.» در ادامه ویدئو مرد آتش‌نشان جوان که این روزها به قهرمان بندر در فضای مجازی از سوی مردم مشهور شده، می‌گوید: «برپروژ شیفت بودم تهران، دیروز صبح شیفتم تمام شد. یک بلیت گرفتم آمدم در خدمت آتش‌نشانی بندرعباس، گفتم اینجا کنار دوستانم باشم بهتره.» حرف دیگری نمی‌زند. انگار هیچ کاری نکرده است.

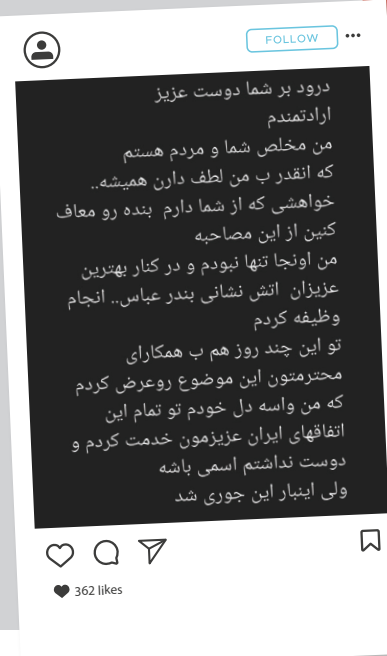


شد... «کوتاه نیامدیم به رسم حرفه‌مان اصرار کردیم و در نهایت گفت: «همین الان که من برگشتم آنجا عزیزی هستند که دارند زحمت می‌کنند و هیچ‌وقت اجازه چنین کاری را به‌خود نمی‌دهم.» ادعا نبود، واقعیت داشت؛ مردی که می‌توانست با انتشار تنها یک ویدئو یا یک تصویر از حضورش در بندرعباس هزاران دنبال‌کننده به دنبال‌کننده‌های پیچش اضافه کند با کمک و همدلی‌اش را در بوق و کرنا کند، ساکت ماند. اگر

در دام دوربین رفقای آتش‌نشان بندرعباسی‌اش نیفتاده بود که عکسی به رسم قدردانی از خدمات داوطلبانه او گرفته بودند، هرگز کسی از سرفرش به بندرعباس خبردار نمی‌شد. یکی از آتش‌نشان‌های بندرعباسی در گفت‌وگو با همشه‌ری می‌گوید: «از روزی که محمد متوجه انتشار و وایرال شدن ویدئوش در فضای مجازی شد، حالش دگرگون شد؛ بی‌تاب بود و بی‌تاب‌تر شد.» عباس ادامه می‌دهد: «متأسفانه از روزی که این حادثه تلخ در بندر شهیدرجایی رخ داده ما شاهد سیل حضور اینفلوئنسرها به سمت بندرعباس و حضورشان در منطقه با دوربین‌ها و ژست‌های امداد داوطلبانه هستیم، اما مردانی مانند محمد که صرفاً برای دل خودشان نه تبلیغ و حاشیه‌سازی به اینجا آمده و از جان مایه گذاشته‌اند، خیلی کم هستند.

محمد یک قهرمان است؛ چه در شغلش و چه در رشته ورزشی که دنبال می‌کند (شنا). او حیات می‌بخشد؛ چه به انسان‌هایی که در مأموریت‌های آتش‌نشانی برای نجاتشان بی‌معللی می‌رود و چه به خودروهای قدیمی و عتیقه‌ای که روزگاری طولانی در گوشه انبار یا پارکینگ خاک خورده‌اند؛ خلاصه اینکه اگر بخوایم به قصه زندگی محمد پردازیم قصه هزار و یک شب است؛ قصه زندگی این قهرمان که اصالتاً بالیسری است، اما در تهران زندگی می‌کند.

پیدا کردنش کار خیلی سختی نبود؛ کافی بود اتیکت روی لباسش را در همان فیلم‌های منتشر شده کمی بزرگ می‌کردیم تا هویتش مشخص شود



حادثه بندرعباس که اتفاق افتاد، دلش طاقت نیاورد. با اینکه خسته بود و تازه از مأموریت در تهران برگشته بود، شال و کلاه کرد و با نخستین پرواز راهی بندرعباس شد. صحبت از محمد اسماعیل حسن نژاد است؛ همان جوان قهرمان آتش‌نشانی که انگار آتش بندرعباس به جانش افتاده باشد؛ از لحظه شنیدن خبر این حادثه آرام و قیصر نداشت. از همان روز حادثه تا همین جمع‌های گذشته در محل حادثه بود و همراه دوستان آتش‌نشانش در میان حجم انبوه دود و دم سیاه و خطر انفجارهای احتمالی دیگر، مشغول خاموش کردن زبانه‌های آتش در بندر آتش گرفته است.

در ویدئوهایی که این چند روزه از او در فضای مجازی منتشر شده و دست به‌دست می‌چرخد، می‌شود فهمید چقدر دلی پا در میدان گذاشته و برای خاموش کردن آتش در بندر شهیدرجایی از جان مایه می‌گذارد. به گفته آتش‌نشان‌های بندرعباسی، محمد به محض ورود به بندرعباس بدون هیچ مکثی با همان لباس‌های آتش‌نشانی‌اش داوطلبانه به جمع آتش‌نشان‌های بندرعباسی پیوسته و بی‌وقفه برای خاموش کردن زبانه‌های آتش تلاش کرده است.

پیدا کردنش کار خیلی سختی نبود؛ کافی بود اتیکت روی لباسش را در همان فیلم‌های منتشر شده کمی بزرگ می‌کردیم تا هویتش مشخص شود؛ کسی که وقتی در فضای مجازی دنبال نام و نشانش گشتیم تا ببینیم از خودش چه ویدئوهایی درباره حضورش در بندرعباس منتشر کرده، متوجه شدیم با اینکه بیش از ۹ هزار دنبال‌کننده و طرفدار دارد، حتی ثانیه‌ای ویدئو یا حتی یک عکس از حضورش در بندرعباس منتشر نکرده است. اولش فکر کردیم وقت انجام این کار را نداشته، اما وقتی از طریق همین صفحه با او وارد گفت‌وگو شدیم و خواستیم از تجربه حضورش در بندرعباس و چرایی حضور داوطلبانه‌اش پرسیم، اینگونه پاسخ‌مان را داد: «درد بر شما دوست عزیز، ارادتمندم. من مخلص شما و مردم هستم که انقدر به من لطف دارن همیشه. خواهش می‌کنم که از شما دارم اینکه بنده رو معاف کنین از این مصاحبه. من اونجا تنها نبودم و در کنار بهترین عزیزان آتش‌نشانی بندرعباس انجام وظیفه کردم. تو این چند روز هم به همکارا محترم‌تون این موضوع رو عرض کردم که من واسه دل خودم تو تمام این اتفاق‌های ایران عزیزمون خدمت کردم و دوست نداشتم اسمی باشه، ولی این بار این جوری

عزیز پدرام، قائم مقام و علی محمدی، مدیر اجرایی باغ پرندگان حق میزبانی را به خوبی ادا می‌کنند که به‌بدرفه گردشگران آمده‌اند. حالانیم ساعتی از گذشته و فرهاد حیدری، رئیس کلوب ملی کمپینگ و کاروانینگ از عکاسان و فیلمبرداران می‌خواهد مسیر حرکت کمپرها را خالی و خلوت کنند: «دوستان لطفاً کمی عقب بروید. چیزی تا شروع رالی نمانده. گردشگران عزیز، کنار خودروهایتان بایستید تا عکس یادگاری بگیریم. طی سفر هم شش‌دانگ حواس‌تان به قوانین و نکات ایمنی باشد.» بعد از برداشتن چند فریم عکس یادگاری از شرکت‌کنندگان با پس‌زمینه کمپرها رنگارنگ و البته درختان سر به آسمان کشیده و آن بزرگ‌ترین سقف توری و قفس کابلی باغ پرندگان، پرچمدار آغاز رالی را که همزمان در چند شهر دیگر (مجموع ۱۶۰ دستگاه کمپر) برگزار می‌شود، اعلام می‌کند. گردشگران با احتیاط بر پدال گاز، فشار می‌آورند و آن سوتر هنوز به‌غذا و باغ از گونه‌های کمپاب و کران وارداتی، سسر به غذا و یا خواب دارند.

سفر ارسطویی

درباره رالی ملی و تور گردشگری کمپر و کاروان‌های خانوادگی و خط شروع متفاوتش از باغ پرندگان

سحر جعفریان عصر

روزنامه‌نگار

تنگ و روبه‌روی هم پشت ۲ خط موازی و فرعی ردیف شده‌اند؛ هر ۵۰ اتو کمپینگ و کاروان از پراید و پژو تا فولکس واگن، وانت و کامیونت. کمپرانان همگی حاضر به یزاقند؛ چه آنها که تنها قصد این سفر کرده‌اند مانند المیرا و چه آنها که زوجند یا خانوادگی همراه بچه‌های قد و نیم‌قدشان که ته کمپرها و می‌خورند بار تور بسته‌اند مانند علی‌توربست، باباسعید و مامان سارا. بعضی‌شان برای بار آخر سرگرم بررسی باک بنزین، موتور، تجهیزات رفاهی و برق و روشنایی خودروی مسافرتی خوش‌رکاب خود هستند و این درست زمانی است که کمی آن سوترشان، منیژه خانم طبق عادت هر صبح با ناز، شاه‌پرهایش را به منقار می‌کشد، مر سده کوچولوی صورت قلبی، قلم‌دوش آقای عربی ایستاده و به جهت صدایی دور، سرش را حدود ۸۰ درجه می‌چرخاند و کاروانینگ کانون هم همه صبحانه‌اش یعنی هر ۴ لاشه موش سفید و چاق را سیر خورده است. یکی از روزهای گرم نیمه‌اردیبهشت ماه است و اینجا مجموعه تقریبی باغ پرندگان یا پانتخت که مدیرانش دست به‌دست مسئولان کلوب ملی کمپینگ و کاروانینگ کانون جهانگردی و اتومبیلرانی کشور داده‌اند، برای تدارک خط شروع متفاوت ویژه رالی ملی و تور گردشگری کمپر و کاروان‌های خانوادگی، مسیر پیمایش رالی از بیخ گوش بیش از ۱۶۰ گونه پرند (ماکیان، طوطی‌سانان، کبوتر سانان، گنجشک‌سانان و پرندگان شکاری) آغاز می‌شود و تا جنگل‌های سی‌سنگان مازندران امتداد می‌یابد.



۱

به یاد فرزند پشت فرمان نهنگ سفید

اغلبشان ون کمپر و تراک کمپر هستند که با نصب کلی تجهیزات رفاهی به خانه‌ای کوچک و سیار تبدیل شده‌اند. دست‌اندرکاران اجرای رالی از مسئولان کلوب ملی کمپینگ و مجموعه گردشگری باغ پرندگان تا عکاس، فیلمبردار و پرچمدار خط شروع رالی همه در جنب و جوش‌اند تا نشرکت‌کنندگان در صحت و ایمنی، سفر تقریباً ۲ روزه را آغاز کنند. می‌زنند: «این پراید برای طاهاست. اسمش را گذاشته بود نهنگ سفید. از حقوق هر ماهش برای کمپر شدن نهنگ خرج می‌کرد ولی خوب، اجل فرشتش نداد... حالا من به یاد طاهایا با نهنگ سفید، ایران را می‌گردم. این رالی و تور، خانوادگی است و من هم تنها نیستم؛ مطمئنم پسر هم همراه هست.»



بفرمایید فسنجان کمپری

یکی از ون کمپرها هیوندای حاضر در خط شروع رالی ۱۵ سال است که در رکاب محمد و آذر می‌راند. زوجی سرد و گرم چشیده روزگار که بعد از سر و سامان دادن پسر و دخترشان، ایران را شهر به شهر گشته‌اند. آذر با آنکه سن به ۶۷ سالگی رسانده در جست‌وجوی چیزی کم از دختران جوان ندارد: «بفرمایید فسنجان... برای ناهاش خورش فسنجان گذاشتم. کنه‌اش را اما جایی که توقف کنیم بار می‌گذارم.» نافک‌ود را با سینگ ظرف‌شویی، اجاق گاز رومیزی، یخچال صندوقی و کاناپه تخت‌شو تجهیز کرده‌اند. محمد از پر بودن مخزن آب آشامیدنی و محکم بودن اتصال سایه‌بان به سقف کمپرشان که اطمینان حاصل می‌کند، می‌گوید: «هن می‌گویم مرض سفر داریم ولی عیال می‌گوید عشق سفر داریم. حالا مرض با عقی، فرقی نمی‌کند؛ مهم خوش گذشتن با همسفرهایمان است.»



۳

ملاقات با منیژه خانم، عقاب نادر و کاسواری قاتل

بالای کمپرش با حروف انگلیسی نوشته: «علی‌توربست». اصفهانی است و این از لهجه‌اش پیداست؛ یک تاجر گردشگر که بیش از تجارت، سفر کرده و این از تشرت خوش رنگی که به تن دارد با تصویر خودروهای کلاسیک پیداست. از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب کشور را دید: «ایشون مریم خانم هستن؛ هم همسر و هم همسفرم توی جاده‌های جورواجور. نوبتی رانندگی می‌کنیم تا هر دو از مسیر لذت ببریم.» مریم خانم، کلاه آفتاب‌گیر به سر و عینک دودی به چشم دارد: «تدارکات سفر با من است و عقب کمپر را کلی خوراکی و پوشیدنی می‌چپانم. گاهی هم نقشه‌خوانی می‌کنم.» این زوج گردشگر ساعتی پیش‌تر به محل شروع رالی آمده‌اند تا سری هم به گونه‌های جالب و عجیب باغ پرندگان بزنند. علی‌توربست از اینکه چند شاهین واگذار شده و پیر مثل منیژه‌خانم، یکی دو عقاب کمپاب، یک کلسواری قاتل و در حال انقراضی را در باغ پرندگان از نزدیک دیده، خوشحال است: «توین در انتخاب خط‌های شروع رالی و تورها خودش به‌جور گردشگری و سفره.»



عکس یادگاری گردشگران با پس‌زمینه قفس کابلی

عزیز پدرام، قائم مقام و علی محمدی، مدیر اجرایی باغ پرندگان حق میزبانی را به خوبی ادا می‌کنند که به‌بدرفه گردشگران آمده‌اند. حالانیم ساعتی از گذشته و فرهاد حیدری، رئیس کلوب ملی کمپینگ و کاروانینگ از عکاسان و فیلمبرداران می‌خواهد مسیر حرکت کمپرها را خالی و خلوت کنند: «دوستان لطفاً کمی عقب بروید. چیزی تا شروع رالی نمانده. گردشگران عزیز، کنار خودروهایتان بایستید تا عکس یادگاری بگیریم. طی سفر هم شش‌دانگ حواس‌تان به قوانین و نکات ایمنی باشد.» بعد از برداشتن چند فریم عکس یادگاری از شرکت‌کنندگان با پس‌زمینه کمپرها رنگارنگ و البته درختان سر به آسمان کشیده و آن بزرگ‌ترین سقف توری و قفس کابلی باغ پرندگان، پرچمدار آغاز رالی را که همزمان در چند شهر دیگر (مجموع ۱۶۰ دستگاه کمپر) برگزار می‌شود، اعلام می‌کند. گردشگران با احتیاط بر پدال گاز، فشار می‌آورند و آن سوتر هنوز به‌غذا و باغ از گونه‌های کمپاب و کران وارداتی، سسر به غذا و یا خواب دارند.

